

## رابطه عقل و وحی از نگاه معرفت شناختی

□ عوض علی میرزایی

### چکیده

عقل و وحی دو منبع معرفتی انسان هستند. رابطه این دو به چه نحوی است و آیا تعارض و تقابلی میان این دو وجود دارد؟ یا آنکه تعاملی میانشان برقرار است؟ تحقیق حاضر به یکی از ریشه‌های ترین چالش‌های نظری جهان اسلام که رابطه عقل و وحی است می‌پردازد، و به این نتیجه رسیده است که عقل قوه تمیز و تشخیص حق از باطل و ادراک کلیات است و البته در دو حیطه عقل نظری و عملی ادامه می‌یابد و باید در مسیر رشد و کمال مختص به خود قرار گیرد. وحی هدایت و دستگیری عقل انسان در همه اقسام و مراتبش هست و منت اعظم خدا بر عقل است. در این صورت تعامل سازنده‌ای میان عقل و وحی برقرار می‌شود. عقل سلیم به تایید و تبعیت از وحی می‌پردازد و وحی هم مقدمات و موجبات رشد و کمال عقل را فراهم می‌آورد. البته تاریخ و تعامل عقل و وحی، از ابتدای خلقت انسان است چراکه نخستین انسان، پیامبر بوده است.

واژگان کلیدی: عقل، وحی، عقل نظری، عقل عملی.

---

۱. دکتری جریانهای کلامی معاصر جامعه المصطفی (ص) العالمیه، ایمیل: mirzaeiewazali@gmail.com

## اشاره و مقدمه

بنابر نصوص دین مبین اسلام داستان خلقت انسان نخستین، حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا و آله و علیه السلام با اصطفاء و خلافت و نبوت ایشان شروع و با هبوط، نسل وی در دار دنیا، دار اختیار و تکلیف، ادامه یافت، نسلی که به نص قرآن و به مقتضای برهان لحظه ای از هدایت عامه و خاصه الهی بی نصیب نبوده و نیست. لذا انسان با عقل خدادادی اش، مخاطب دستورات الهی بوده و هست، این اوامر و نواهی توسط پیامبرانی از نسلش به وی رسیده است تا راه سعادت را اختیار و از بیراهه شقاوت برحذر باشد. از این جهت کشاکش و تقابل و تعارض عقل انسانی و وحی خداوندی، چالشی دیرینه به در ازای تاریخ انسان است. با این توضیح باید گفت که از جمله چالشهای بنیادین و ریشه دار در جهان اسلام و بلکه در سایر ادیان الهی، تعارض و تقابلی هست که ابتداء میان عقل و وحی به نظر می رسد، چراکه انسان به موجب اختیار و موهبت خدادادی عقل و خرد، در قبال وحی الهی، مجبور و ملزم به پذیرش وحی نیست بلکه می تواند از قبول آن سرباز زده و به عقل خویش اتکا نموده و با استناد به آن، وجهی برای عدم پذیرش وحی بیابد.

لازم بذکر است که این تعارض به موجب ماهیت و ابعاد لاینفک از جمله مسائل دامنه دار و مورد بحث در علم کلام و فلسفه و عقائد بوده و هست و لذا در این سلسله مباحث به تعبیر و الفاظ دیگر هم آمده و تکرار شده است مانند تقابل عقل و دین، عقل و شرع، عقل و ایمان، عقل و نقل و عقل و نص؛ که همگی به انحاء مختلف به تقابل عقل و وحی بر می گردد و در این مقال کوتاه با استفاده از محضر کریمانه کتاب حقیقت و معرفت قرآن کریم و روایات معصومین (ع) و متابعان ایشان از علماء ربانی بدان اشاره می شود:

**واژه شناسی:** در این بخش به تعریف لغوی و اصطلاحی واژگان کلیدی پرداخته می شود تا تصور درستی از بحث پیش رو حاصل آید.

## الف - عقل

علمای لغت از جمله راغب اصفهانی درباره مفهوم عقل می گوید: أصل العَقْل: الإمساک و الاستمساک، کعقل البعیر بالعقال، و عَقْل الدّواء البطن، و عَقَلَتِ المرأة شعرها، و عَقَلَ لسانه:

کَفَّه، و منه قیل للحصن: مَعْقِلٌ، و جمعه مَعَاقِل. و باعتبار عقل البعیر قیل: عَقَلْتُ المقتول: أعطیت دیته. (راغب، ۱۴۲۳: ۵۷۸)

اصل - عَقْل - بند کردن و باز ایستادن است، مثل: عقل البعیر بالعَقَال: بستن شتر با پایبند. عقل الدَّواءِ البطن: بند آوردن دارو معده را از شکم روی. عَقَلَتِ المَرَأَةُ شعرها: آن زن موی خویش را شانه کرد و گره زد. عَقَلَ لسانه: زبانش را نگه داشت و از سخن گفتن خودداری کرد و از این جهت دژ و قلعه و زندان را - مَعْقِل - گفته‌اند، جمعش، مَعَاقِل است، و به اعتبار عبارت - عقل البعیر - می‌گویند: عَقَلْتُ المقتول: دیه مقتول را دادم.

راغب درباره معنای اصطلاحی عقل و آنچه مراد از آن در افواه و السنه علماء است، می‌نویسد:

العَقْلُ یقال للقوة المتهیئة لقبول العلم، و یقال للعلم الذي یتفیده الإنسان بتلك القوة، عَقْلٌ. (راغب، ۱۴۲۳: ۵۷۸) العَقْل، به نیرویی که آماده برای پذیرش علم است گفته می‌شود، همچنین به علم و دانشی که با آن، نیروی باطنی انسان از آن سود می‌برد «عقل» گفته می‌شود.

بنابراین عقل در لغت به معنای بستن و گره زدن است. و به همین مناسبت ادراکاتی هم که انسان دارد و آنها را در دل پذیرفته و پیمان قلبی نسبت به آنها بسته، را عقل نامیده‌اند، به بیان دیگر مدرکات آدمی و آن قوه‌ای را که در خود سراغ دارد و به وسیله آن خیر و شر و حق و باطل را تشخیص می‌دهد، "عقل" می‌گویند. و این قوه به حسب کیفیت و کمیت اولیه‌اش و آنچه در مسیر فعلیتش بر آن عارض می‌شود به دو قسم کلی تقسیم می‌گردد:

۱- عقل طبیعی و ذاتی که انسان از ابتدای آفرینش با خود دارد و به همین سبب است که انسان از سایر حیوانات ممتاز است.

۲- عقل اکتسابی که با تجربه و استماع قضایا و مطالب علمی و غیر علمی حاصل می‌شود، و این عقل نزدیک زمان بلوغ به فعلیت رسیده و روز بروز اتقان و شدت می‌یابد بمدد علم و دانش صحیح و رفتار و کردار درست و پرهیز از گناه، و این دو قسم در انسانها متفاوت هست چراکه شدت و ضعف دارد بعضی حظ بیشتری از آن داشته و بعضی دگر حظ کمتری، و به اندازه آن هم مکلف هستند و آیه شریفه لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا ما کَسَبَتْ وَ

عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَت ( بقره/ ۲۸۶) نیز ناظر به همین توان و وسع عقلی و فهم انسان می نماید که به قدر آن تکلیف الهی شامل وی می شود.

### ب - وحی

وحی در لغت : علماء لغت آورده اند : أصل الْوَحْيِ : الإِشَارَةُ السَّرِيعَةُ، و لتضمّن السَّرْعَةَ قيل : أمرٌ وَحْيِيٌّ. (راغب، ۱۴۲۳: ۸۵۸) وَحْيِيٌّ همان اشاره سریع و سری است و به جهت در برداشتن معنی سرعت در این واژه گفته اند امرٌ وَحْيِيٌّ.

وحی در اصطلاح : علماء لغت آورده اند : يقال للكلمة الإلهية التي تلقى إلى أنبيائه و أوليائه: وَحْيِيٌّ، و ذلك أضرب حسبما دلّ عليه قوله تعالى: وَ مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا إِلَى قَوْلِهِ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ (الشورى/ ۵۱) و ذلك إمّا برسول مشاهد ترى ذاته و يسمع كلامه، كتبليغ جبريل للنبي في صورة معيّنة، و إمّا بسماع كلام من غير معاينة كسماع موسى كلام الله، و إمّا بالقاء في الرّوع كما ذكّر عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي»، و إمّا بالهام نحو: وَ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ (القصص/ ۷)، و إمّا بتسخير نحو قوله: وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ (النحل/ ۶۸) ... (راغب، ۱۴۲۳: ۸۵۸)

در باب معنای اصطلاحی وحی و آنچه در این تحقیق مختصر بدان پرداخته می شود از وحی و عقل، باید گفت که مراد از وحی در بحث جاری همان قسمی است که به پیامبران الهی و انبیاء و رسولان مکرم شده و منبع و جوهر و گوهر ادیانی است که ایشان از جانب خدا برای راهنمایی انسان در همه جوانب چه از ابعاد ملکوتی و چه از ابعاد ملکی اش آورده اند و طبیعی است که قوه تعقل مهم ترین جنبه انسان بلکه به تعبیر دقیق تر همان نفس ناطقه انسان است که انسان با ملاحظه آن، مخاطب وحی و شرع الهی قرار می گیرد و بازخواست نیز خواهد شد. با این وصف و ملاحظه آیات شریفه بوده است که در تعریف وحی آورده اند:

وحی يك نوع تكليم آسمانی (غير مادی) است که از راه حس و تفکر عقلی درك نمی شود بلکه با درك و شعور دیگری است که گاهی در برخی از افراد- بحسب خواست خدائی- پیدا

می‌شود و دستورات غیبی یعنی نهان از حس و عقل را از وحی و تعلیم خدائی دریافت می‌کند، که عهده‌داری این امر نبوت نامیده می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۱۲۵)

## عقل در قرآن کریم

قرآن کریم کتاب آسمانی و سند جاویدان پیامبر مکرم اسلام، همه را به تعقل و خرد و تبعیت از عقل و اتخاذ طریق عقلانی در همه مواقف از اعتقاد و رفتار و کردار دعوت نموده است به نحوی که باید گفت که قرآن کریم تفکر عقلی را امضا نموده و آن را جزء تفکر مذهبی قرار داده است البته به عکس هم، تفکر عقلی نیز پس از آنکه حقانیت و نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق نموده است، ظواهر قرآن را که وحی آسمانی است و بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت گرامش علیهم السلام را در صف حجت‌های عقلی قرار داده است.

نمونه‌ای از استدلال عقلی در بیان ضرورت وحی و نبوت و خصوصیات آن گذشت. و در ادامه به بخش معدودی از آیات قرآن کریم که دعوت به تعقل و به کار انداختن این موهبت بی نظیر و به کار بستن آنست، اشاره‌ای می‌گردد.

مروری به آیات زیر گواهی بر این مطلب است :

خداوند متعال می‌فرماید : **وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النَّجْمَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** (النحل / ۱۲) و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید، و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند. مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌هاست.

در آیه دیگر می‌فرماید : **قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَنْزُرُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمُ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** (انعام / ۱۵۱) بگو «ای پیغمبر!» بیائید، تا من برای شما تلاوت کنم و بخوانم: آنچه را که پروردگارتان برای شما حرام کرده است: آنکه هیچ چیزی را با خدا مؤثر ندانید، و شریک برای او قرار مدهید! و به پدر و مادرتان نیکی کنید! و اولادتان را از فقر

و تنگدستی نکشید! ما ایشان و شما را روزی می‌دهیم! و به کارهای قبیح و زشت نزدیک مشوید! چه ظاهر و آشکار باشد؛ و چه مخفی و پنهان! و نکشید ذی نفسی را که خداوند کشتن او را بر شما حرام کرده است؛ مگر آن کشتن از روی حق باشد! اینست ای مردم آنچه را که پروردگارتان به شما توصیه نموده است، به امید آنکه: از روی تعقل و تفکر عمل کنید؛ و به منافع و محاسن این امور آگاهانه برخورد کنید!

ملاحظه می‌شود در این آیه، قرآن کریم چگونه احکام روشن، و واضح خود را که تحقیقاً مورد امضای عقل می‌باشند؛ و هر فطرت سلیم، و هر عقل قویمی آن را انتخاب می‌کند؛ و طبق آن حکم می‌دهد؛ بیان فرموده و به نتایج تبعیت از عقل در مقام افعال و رفتار اشارت نموده است که خود همان فعلیت بخشی عقل در عرصه اعمال و کردار انسانی است.

همچنین قرآن کریم از زبان جهنمیان و آنانی که به ندای عقل سلیم و فطرت الهی اشان گوش فراده‌اند می‌فرماید که در قیامت می‌گویند: "لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ" (ملک/۱۰) اگر ما می‌شنیدیم و تعقل می‌کردیم دیگر از دوزخیان نمی‌بودیم.

قرآن کریم بارها و بارها انسانها را به تعقل و تفکر و فهم و ادراک صحیح دعوت نموده است تا بر اساس آن قلب خویش را بینا و بصیر نمایند و فرموده است: "أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا، أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ" (حج/۴۶) چرا در زمین سیر نکردند تا دارای دل‌هایی شوند که با آن تعقل کنند، و یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ آخر تاریک شدن چشم سر، کوری نیست، این چشم دل است که کور می‌شود، دل‌هایی که در سینه‌ها است.

قرآن در مقام توییح انسانهایی که شرک ورزیده‌اند بدیشان نهیب زده است: "أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ." (انبیاء/۶۷) «اف باد بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید! آیا شما تعقل نمی‌کنید؟!» مشخص است که قرآن، شرک به خدا و خروج از طریق فطری توحید را نتیجه عدم تعقل صحیح و سلیم دانسته است لذا توییح نموده است که چرا تعقل نمی‌کنید. چون در اینجا مفروض است که مشرکین بواسطه عبادت غیر خدا، از پیروی قلب و وجدان استفاده می‌کرده و خود را مرتبط بخداوند می‌دیده‌اند؛ غایه الامر بعلت عدم تعقل، دچار انحراف و دگرگونی در طرز تشخیص و تطبیق شده و به محکومیت قوه

فکریه، آن خداوند را متجلی و مقید در خصوص ارباب انواع و مظاهر آنها از اصنام و بت‌ها می‌شناختند. (حسینی طهرانی، ۱۴۲۳: ۱۱۳)

قرآن در جای دگر بشارت به بندگان عاقل و خردپیشه داده است آنان که مشی ایشان در قبال کلام و در مقام تبعیت و پیروی، عقلانی است و می‌فرماید: **فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَأُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ .** (زمر/۱۷ و ۱۸) ای پیغمبر! بشارت بده بندگان مرا؛ آنانکه گفتار را می‌شنوند و گوش فرا می‌دهند و سپس از نیکوتر آن پیروی می‌نمایند؛ آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را هدایت فرموده؛ و ایشانند خردمندان.

با اندک قرائت و تلاوت آیات شریفه قرآن بر هر انسانی مشخص می‌شود که قرآن کتاب تعقل و تفکر صحیح است و بدان دعوت نموده است و قرآن خود سوق دهنده انسان در مسیر عقلانیت و فعلیت و رشد قوه عقل است. آری به مدد و پشتوانه تعالیم عقلانی و فطری قرآن کریم و پیشوایان دین بود که اسلام در اندک زمانی بر امپراطوریهای عظیم عالم غالب آمد و توده‌های انسانها بدان گرایش یافته و از دل و جان این دین حنیف را پذیرفتند و در اندک زمانی تمدن عظیم اسلامی را به وجود آوردند. تمدنی که شعار آن عقلانیت و تبعیت از شرع الهی است و جدا از کج فهمیها و دسیسه‌های دشمنان، علامت و چهره اسلام، عقلانیت در پرتوی وحی الهی است و به تعبیر شهید مطهری: تحقیقاً شما هیچ دینی و هیچ کتاب آسمانی را پیدا نمی‌کنید که به اندازه اسلام برای عقل ارزش و اصالت قائل شده باشد... آیا این شوخی است که شما وقتی که به کتب فقهی مراجعه می‌کنید می‌بینید آنگاه که می‌خواهند منابع اجتهاد و استنباط را به دست بدهند، می‌گویند: کتاب، سنت، اجماع، عقل. عقل را به عنوان منبعی در عرض کتاب و سنت و اجماع قرار می‌دهند... این خیلی افتخار بزرگی است که از صدر اسلام علمای اسلام آمدند گفتند که بین عقل و شرع هماهنگی است: **كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ**. مقصودشان این بود که اگر واقعاً يك چیزی را عقل اکتشاف کند، ما فرضاً دلیل نقلی نداشته باشیم، همین اکتشاف عقل کافی است که بفهمیم اسلام با این موافق است و اگر دلیل نقلی به ما نرسیده، بوده و به ما نرسیده است. آنچه هم که شرع به طور قطع حکم می‌کند عقل حکم می‌کند،

یعنی راز و رمزی دارد که اگر عقل به آن راز و رمز پی ببرد تصدیقش می‌کند؛ یعنی مقررات اسلام بر اساس يك مجهولات و مرموزات و خارج از دسترس اندیشه و فکر و عقل نیست، بر اساس يك سلسله مصالح و مفاسد در زندگی بشر است که برای عقل قابل مطالعه است. [قاعده] «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل» می‌خواهد بگوید اسلام يك دین منطقی است؛ فرضاً فلسفه يك حکمش الآن برای عقل روشن نیست ولی يك امر مرموز مربوط به عالم مجهولات هم نیست که اصلاً بکلی ضد عقل باشد، مثل حرفهایی که مسیحیت در باب تثلیث می‌گوید که ایمان غیر از عقل است. ایمان غیر از عقل نیست. حساب اینکه ایمان از عقل جداست در اسلام وجود ندارد و همین امر قدرتی به فقه اسلامی بخشیده است. (اصول دین اسلامی که اساساً منطقه انحصاری عقل است، به عکس مسیحیت که اصول دین برای عقل منطقه ممنوعه است.) این مسأله سبب شده است که به علمای اسلام يك میدان باز بدهد که در مسائل، عقل را دخالت بدهند و خود همین یکی از اسباب پیروزیهای فقه اسلامی در ادوار گذشته است. در بسیاری از مجامع بین المللی که روی فقه اسلامی مطالعه کرده‌اند انعطاف فقه اسلامی را خیلی ستایش کرده‌اند. انعطاف عجیبی دارد. (مطهری، ۱۳۸۱: ۲۱/ ۴۸۵)

### عقل در روایات معصومین (علیهم السلام)

روایات معصومین (علیهم السلام) که عدیل ثقل دیگر رسول خدا (ص) هستند به عقل و تفکر و تدبیر دعوت صریح نموده است در اینجا به بخشی از این روایات اشاره می‌شود:

حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند: **أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعُقْلُ**. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۷/۱)

نخستین چیزی که خداوند خلق نموده است، عقل است.

امام کاظم از زبان امام امیرالمؤمنین علی (ع) فرمودند: **كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَقُولُ: مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعُقْلِ؛ وَ مَا تَمَّ عَقْلٌ أَمْرِي حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ سَتَى: الْكُفْرَ وَالشَّرَّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ، وَ الرَّشْدُ وَالْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ، وَ فَضْلٌ مَالِهِ مَبْذُولٌ، وَ فَضْلٌ قَوْلِهِ مَكْفُوفٌ، نَصِيْبُهُ مِنْ الدُّنْيَا الْقَوْتُ، لَا يَسْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرَهُ، الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ، وَ التَّوَاضُّعُ**



أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرَفِ. يَسْتَكْبِرُ قَلِيلَ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ؛ وَ يَسْتَقْبَلُ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ يَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيْرًا مِنْهُ؛ وَ أَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ؛ وَ هُوَ تَمَامُ الْأَمْرِ. (کلینی، بی تا: ۱/۱۹)

امیرالمؤمنین (ع) می فرمود: هیچ موجودی در عوالم همچون عقل نتوانسته است خدا را پرستش کند؛ و عقل کسی تمام و کمال نمی یابد مگر آنکه در وی صفات مختلفی و بسیاری تحقق پذیرد: هیچ کفری و هیچ شرّی از او تراوش ننماید، و همه خلائق از وی در امان باشند، و پیوسته رشد و خیر از او به ظهور رسد به طوری که مردم همیشه در انتظار و ترقّب پیدایش و بروز آنها از وی باشند، آنچه از مالش زیادی است در راه خدا بذل کند، و برگفتار بسیارش لجام زند و دهانش را از سخن بیجا ببندد، فقط به قدر قوت (غذائی که قوت بدنش را تأمین نماید) اکتفا کند، و از بیشتر از آن - از رنگارنگهای دنیا - اجتناب ورزد. در تمام دوران عمر و زندگی از علم سیر نشود، و در فرا گرفتن علوم نفعه لحظه‌ای دریغ نکند، ذلّت و پستی و بی اعتباری را چنانچه با خدا باشد محبوبتر و پسندیده‌تر از عزّت و شرف و مقام و منزلتی بداند که با غیر خدا باشد، و تواضع در نزد او بهتر باشد از شرف. چنانچه کسی به وی خدمت مختصری کند و کار پسندیده و خوبی انجام دهد گرچه بسیار کوچک و کم اهمّیت باشد آن را عظیم و بزرگ و بسیار می‌شمرد؛ و اگر او به کسی خیری برساند گرچه بسیار بزرگ باشد آن را کوچک و کم ارجح به حساب می‌آورد، جمیع مردم را از خودش بهتر ببیند، و در پیش خود خودش را بدترین آنها میداند؛ و اینست تمام امر. (حسینی طهرانی، ۱۴۲۱: ۴۴۵/۲)

حضرت امام صادق ابی عبد الله (ع) فرمودند: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ خَلَقَهُ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ... (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۸/۱) بدرستی که خداوند تبارک و تعالی عقل را خلق کرد؛ و آن اولین مخلوقی می‌باشد که خداوند از یمین عرش خود، از طائفه روحانیون از نور خودش خلقت نموده است.

و نظیر این عبارت و تعبیر در حدیث حضرت امام کاظم موسی بن جعفر (ع) می‌باشد که در ضمن حدیث طویلی به هشام بن حکم فرموده‌اند: يَا هِشَامُ! إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ. (مجلسی، همان)

روایت مسبق الذکر یکی از روایات صریح بر افضلیت عقل و حجیت آنست که حقا از کلام معجز نشان امام کاظم (ع) به شمار می‌آید و مفصل است که در اینجا فقط به چند فقره از آن اکتفا می‌نمائیم:

قال (ع): يَا هِشَامُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: فَبَشِّرْ عِبَادَ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهُمْ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ. (زمر/۱۷ و ۱۸) آنحضرت فرمود: ای هشام! خداوند تبارک و تعالی اهل عقل و فهم را در کتاب خود بشارت داده است و فرموده است: ای پیامبر! بندگان مرا بشارت ده؛ آنانکه گفتار و سخن را گوش می‌دهند و لیکن از بهترین آن پیروی می‌کنند. ایشانند آنانکه خداوند آنها را هدایت فرموده و ایشانند فقط صاحبان عقل و درایت.

يَا هِشَامُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ وَ نَصَرَ النَّبِيِّنَ بِالْبَيَانِ وَ دَلَّهُمْ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَدْلَةِ. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۸/۱)

ای هشام! خداوند تبارک و تعالی با عقول مردم، حجتهائی را که به سوی آنها فرستاده است، تکمیل نموده است و پیامبران را با بیان، نصرت بخشیده و با ادله و براهین قاطع آنها را بر ربوبیت خود دلالت کرده است.

يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ؛ فَقَالَ: وَ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ. (عنکبوت/۴۳)

ای هشام! عقل با علم است؛ خدا فرموده است: این مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم ولیکن آنها را تعقل نمی‌کنند مگر عالمان.

يَا هِشَامُ! إِنَّ لِقَمَانَ قَالَ لِأَبْنِهِ: تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ، وَ إِنَّ الْكَيْسَ لَدَى الْحَقِّ يَسِيرٌ. يَا بَنِي! إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهِ عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهَ، وَ حَشْوُهَا الْإِيمَانَ، وَ شِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ، وَ قِيَمُهَا الْعَقْلَ، وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمَ، وَ سَكَّانُهَا الصَّبْرَ. (مجلسی، ۱۵۸/۱)

ای هشام! لقمان حکیم به پسرش گفت: برای حق خضوع و فروتنی کن در اینصورت از همه مردم عاقلتر هستی! و تحقیقاً مرد زیرک و با فطانت در نزد خدا سهل و آسان است. ای نور دیده من! این دنیا دریائی است ژرف که در آن، خلق بسیاری غرق شده‌اند؛ بنابراین باید

کشتی نجات تو در این دریا تقوی باشد، و بار و محموله آن ایمان، و بادبان و چادرش توکل، و ناخدایش عقل، و دلیل و رهبرش علم، و سگّان و دنباله اش صبر و شکیبائی و استقامت.  
يَا هِشَامُ! مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَىٰ عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ! فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلًا؛ وَ أَكْمَلُهُمْ عَقْلًا أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.  
(مجلسی، همان)

ای هشام! خداوند پیامبران و رسل خود را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه ایشان بدون واسطه آراء و افکار مشوشه و مختلط، حق و واقعیت را از خدا بگیرند؛ و بواسطه انبیاء و رسل که اولوا العقول الکامله هستند به سوی حق راه یابند، و به عقول جزئیّه ناقصه متباینه خود اعتماد نمایند تا گمراه شوند و اختلاف کنند. بنابراین بهترین کسی که دعوت پیغمبران را پذیرفته و لیسک گفته باشد کسی است که عرفانش به خدا نیکوتر باشد، و داناترین مردم به احکام و شرایع خدا کسی است که عقلش بهتر باشد؛ و کسی که عقلش کاملتر باشد آن کس است که در دنیا و آخرت منزلتش رفیعتر و مقامش بالاتر و عالیتر باشد.

در این فقره شریفه به نعمت عظمای وحی و نبوت اشاره شده است که موجب رشد و کمال عقل بشر می گردد و عقل سلیم انسان به تبعیت از وحی می پردازد چراکه وحی را از جانب خدا و محیط و مسیطر بر خود می داند و به موجب قاعده عقلیه (رجوع جاهل به عالم) به وحی و دارنده آن از انبیاء، رجوع می نماید.

يَا هِشَامُ! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً. فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْاَنْبِيَاءُ وَ الْاَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ. (همان)

ای هشام! خداوند برای مردم دو حجّت گذارده است: يك حجّت ظاهر و يك حجّت باطن؛ حجّت ظاهر رسولان و پیغمبران و امامان عليهم السلام هستند، و حجّت باطن عقلهای ایشانست.

يَا هِشَامُ! الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةٌ قُوَّةِ الْعَقْلِ. فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ الرَّاْغِبِينَ فِيهَا، وَ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ؛ وَ كَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْسَةِ، وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ، وَ مُعَزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ. (همان)

ای هشام! شکیبائی و پایداری در تنها زیستن، علامت قوت عقل است. بنابراین کسیکه عقلش به پایه‌ای رسد تا بتواند در هر امری از امور خودش بدون واسطه بشری علم و درایتش را از خداوند اخذ کند، از مردم و از کسانی که دل به دنیا بسته‌اند و رغبت بدان دارند کناره می‌گیرد؛ و از خود دنیا و زینتها و اعتباریات آن پهلو تهی میکند، و به آنچه در نزد خداست از خیرات حقیقیه و انوار الهیه، و اشراقات عقلیه و ابتهاجات ذوقیه و سکینه‌های روحیه، دل میندود و راغب میشود. و یگانه انیس و مونس او در وحشت و دهشت عالم کثرت و غوغای بیدرنگ آن خدا میگردد. و رفیق و همنشین و مصاحب وی در وحدت و تنهائیش، و موجب بی‌نیازی و توانگریش در عسرت عیال و نگهداری و ارتزاق آنها، و باعث عزت و شرفش بدون داشتن عشیره و قوم و خویش و مددکار؛ خدا میشود و بس. ...

يَا هِشَامُ! لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ؛ وَلَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ. (کلینی، بی تا ۱۹/۱) ای هشام! کسی که مروّت ندارد، دین ندارد؛ و کسی که عقل ندارد، مروّت ندارد.

با توجه به روایات وارده در باب افضلیت عقل و حجیت آن، مشخص می‌گردد که عقل، قوام انسان بما هو انسان است و چنین جایگاهی هم می‌طلبد که در وصف آن و تحریض و رشد آن، روایات از معصومین علیهم السلام صادر گردد. در اینجا به جهت اطلاع بحث، به همین مقدار اکتفا می‌گردد و خواننده محترم بحث می‌تواند برای تکمیل این بخش به کتب معتبره حدیث در باب عقل و فضیلت و طرق رشد آن مراجعه نماید.

## وحی در قرآن کریم

در این بخش اشارتی بیشتر به کیفیت وحی از زبان قرآن مجید می‌گردد:

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (شوری/۵۲) به هیچ بشری نمی‌رسد که خدا با او سخن گوید مگر اینکه وحی کند- سخن پنهانی و با اشاره که دیگران نفهمند- یا از پشت پرده‌ای حرف زند یا رسول و فرستاده‌ای بفرستد و او باذن خدا آنچه را خدا می‌خواهد وحی نماید زیرا خدا بلندمرتبه و

حکیم است و بهمین نحو روحی را از امر خودمان - قرآن را - به تو وحی کردیم، از پیش خود نمی‌توانستی درک کنی که کتاب چیست و نه ایمان چیست ولی ما آن را نوری قرار دادیم که با آن کسانی را که می‌خواهیم رهبری می‌نمائیم و تحقیقا تو راه راستی را نشان می‌دهی.

از این آیه شریفه بدست می‌آید که وحی بطور تکلیم بوده و خدای متعال با پیغمبر گرامی خود سخن گفته و آن حضرت با تمام وجود خود (نه تنها با گوش) سخن خدا را تلقی نموده است. در آیه اول برای تکلیم خدا سه قسم مختلف ذکر شده است: ۱- گفتار خدائی که هیچ واسطه‌ای میان خدا و بشر نباشد. ۲- گفتار خدائی که از پشت حجاب شنیده شود مانند شجره طور که موسی(ع) سخن خدا را می‌شنید ولی از ناحیه آن. ۳- گفتار خدائی که ملکی آن را حمل نموده به بشر برساند و در این صورت سخن فرشته وحی شنیده می‌شود که سخن خدا را حکایت می‌نماید. و البته وحی در تمامی این اقسام مختلف منتسب به خدای تعالی است، لذا می‌توان وحی را بطور مطلق به خدای تعالی نسبت داد و مستند به او کرد. و به مدد وحی روح الهی بوده است که پیامبر مکرم قرآن را دریافت نموده است.

و در جای دگر می‌فرماید: «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ أَفَكْمَا وَنَهَىٰ عَلَيَّ مَا يَرَىٰ». (نجم/۱۲) پس [خداوند] وحی نمود به بنده خود آنچه را که وحی نمود دروغ نگفت و اشتباه نکرد قلب - نفس - پیغمبر اکرم(ص) در آنچه مشاهده کرد آیا با او در چیزی که - عیاناً - مشاهده می‌کند به مجادله می‌پردازید؟ (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۱۵۱)

با توجه به آنچه که آمد مشخص می‌شود که به نص آیات شریفه و به مقتضای برهان عقلی و روایات وارده در این باب، وحی مصون از خطا و التباس و تردید و اشتباه است و لذا وحی پشتوانه نبوت و موید همه مقامات و مدارج انبیاء عظام و آنچه که ایشان آورده‌اند از دین و معارف توحیدی و شرائع، است.

## وحی در روایات

در روایات هم به تبع قرآن به اقسام وحی و کیفیت آن اشارت شده است مانند:

عن ابن ابي عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله(ع) قال: قال بعض أصحابنا: أصلحك الله كان رسول الله(ص) يقول: قال جبرئيل، و هذا جبرئيل يأمرني ثم يكون في حال أخرى

یغمی علیه، فقال أبو عبدالله(ع): أنه إذا كان الوحي من الله إليه ليس بينهما جبرئيل أصابه ذلك لثقل الوحي من الله، وإذا كان بينهما جبرئيل لم يصبه ذلك فقال: قال لي جبرئيل وهذا جبرئيل. (طوسی، ۱۴۱۴: ۶۶۳)

شیخ طوسی در امالی به سند خود از ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق(ع) روایت آورده که گفت: یکی از اصحاب ما به آن جناب عرضه داشت: اصلحك الله، رسول خدا(ص) گاهی در حال طبیعی می فرمود: جبرئیل چنین گفت، و یا می فرمود: این جبرئیل است که مرا دستور می دهد چنین کنم، و گاهی هم برای گرفتن وحی بی هوش می شد، چرا چنین بود؟ امام صادق(ع) در پاسخش فرمود: هر وقت مستقیما و بدون وساطت جبرئیل به آن جناب وحی می شد، آن حالت به آن جناب دست می داد، به خاطر اینکه گرفتن وحی از خدای تعالی سنگین و دشوار بود. و هر وقت جبرئیل بین خدای تعالی و آن جناب واسطه می شد آن حالت دست نمی داد، و در حال طبیعی می فرمود: جبرئیل به من چنین گفت. و یا می فرمود: این جبرئیل است که چنین می گوید.

همچنین در روایت دیگر به کیفیت سخت ترین اقسام وحی که همان قسم اول است اشاره نموده است:

باسناده عن زرارة قال: قلت لأبي عبد الله(ع): جعلت فداك- الغشية التي كانت تصيب رسول الله(ص) إذا نزل عليه الوحي؟ قال: فقال: ذلك إذا لم يكن بينه وبين الله أحد ذاك إذا تجلى الله له. قال: ثم قال: تلك النبوة يا زرارة وأقبل يتخشع. (صدوق، ۱۴۲۲: ۱۵)

در کتاب توحید به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: به امام صادق(ع) عرضه داشتم: فدایت شوم! آن غشی که به رسول خدا(ص) هنگام نزول وحی دست می داده چگونه بوده است؟ زراره می گوید: امام(ع) فرمود: این در آن قسم وحی بوده که بین آن جناب و خدای تعالی هیچ واسطه ای نبوده، و خدای تعالی خودش برای آن جناب تجلی می کرده. سپس امام در حالی که اظهار خشوع می کرد فرمود: این همان نبوت است ای زراره.

با این آیات شریفه و روایات وارده و تفسیر بزرگان و اهل معرفت باید گفت که حقیقت وحی حقیقتا برای انسانهای عادی که بی بهره هستند مجهول است و بهتر آنست که تفصیل علمی و عملی آنرا به اهلش واگذاریم از راسخون در علم و اولیاء حق. و اجمالا به این مطلب اکتفا

می شود که صدر المتالهین در مشهد پنجم از کتاب الشواهد الربوبیه به بیان کیفیت نزول وحی بر انبیاء و چگونگی اتصال آنان به مبدأ وحی اشاره می کند و قابلیت قبول وحی را در پیامبر به واسطه طهارت قلب و صفاء سرّ و ارتقاء به عالم تجرد و استناره از انوار فیوضات حق بر می شمرد و می نویسد:

وقد علمت منا فیما سبق تحقیق الأمر فی اتحاد العقل بالمعقول و کذا الحسّ بالمحسوس و الخیال بالمتخیّل.

فإدراك الإنسان فی كلّ مرتبة من صورة العالم هو اتّحاده بها و تحقّقه بوجودها و هذه الوجودات بعضها حسیة و بعضها مثالیة و بعضها عقلیة فكان الوجود أولاً عقلاً ثم نفساً ثم حسّاً ثم مادة، فدار علی نفسه فصار حسّاً ثم نفساً ثم عقلاً فارتقی إلى ما هبط منه و الله هو المبدأ و الغایة.

فالإنسان إذا بلغ إلى هذا المقام الرّبّانی یطلع علی ما فی القضاء الإلهی و القدر الرّبّانی و یشاهد القلم و اللوح كما حکاه النّبی صلی الله علیه و آله و سلّم عن نفسه: أنه أسرى به حتّى سمع صریر الأقلام كما قال تعالی لِنُرِیْهِ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ. (اسراء/۱) فالكتابة العقلیة مصنونة عن التّبّدل و التّغییر و التّسخ و التّحریف، و أما الكتابة النّفسیة اللوحيّة فیتطرق فیها المحو و الإثبات و ینشأ منها نسخ الأحكام و لا یبعد أن یكون سماع صریر الأقلام منه صلی الله علیه و آله و سلّم إشارة إلى ما فی عالم القدر من الصور التي كتبتها أقلام رُتّبُها دون رتبة القلم الأعلى و ألواحها دون اللوح المحفوظ فإن الذی كتبه القلم الأعلى لا یتبدّل و هی حقائق العلوم العقلیة التي لا تمحوا أبداً من اللوح المحفوظ و هذه الأقلام یكتب فی ألواح المحو و الإثبات.

و من هذه الألواح یتنزل الشّرائع و الصّحف و الكتب علی الرسل علیهم السّلام. و لذا یدخل فی الشرع الواحد النسخ فی الأحكام و هو عبارة عن انتهاء مدة الحكم لا عن دفعه و رفعه فإن ما دخل فی الوجود لا یرتفع أبداً فإن كل حادث له سبب و لسببه سبب حتی ینتهی إلى الأمور الحتمیة القضائیة و الأسماء الإلهیة و من حقق الأمر فی کیفیة نشو الكثرة و التّغییر من الحضرة الأحدیة السرمديّة لم یشتهه علیه حقيقة الحال و لم یزل قدمه عن مقامه فی نحو هذه المزال. (صدرالدين شیرازی، ۱۳۸۲: ۳۵۲)

پیش از این، تحقیق ما را در مسأله اتحاد عقل با معقول و نیز حس با محسوس و همین طور خیال با آن چیزی که در خیال آمده است، دانستی. پس ادراک و آگاهی انسان به هر صورت در این عالم به میزان مرتبه همان صورت و نیز مرتبه خود مُدْرِك و شخصِ عالم عبارت است از اتحاد و وحدت انسان با آن صورت در همان مرتبه، و تحقق انسان به وجود آن صورت (و به عبارت دیگر تبدل و تحوّل نفس انسان قبل از شناخت و ادراک صور به نفس دیگر و انسان دیگری پس از شناخت و عرفان به صور).

و این وجودات در عالم هستی برخی حسی و بعضی مثالی و پاره‌ای عقلی می‌باشند. پس وجود در مرتبه اول و مرحله نخست عقل بود، سپس در نزول و تبدل نفس گردید و در مرتبه متأخر حس شد و در آخرین مرحله تبدیل به ماده شد. و همین وجود در مقام رشد و کمال دوباره به همان اصل و ریشه خود بازمی‌گردد یعنی در سیر صعودی ابتداء به وجود حسی و سپس نفسی و آنگاه به وجود عقلی متحوّل می‌شود و به همان جا که نازل شده بود باز می‌گردد و آن وجود مبدأ هستی و غایت هستی است که خدای متعال می‌باشد. پس هر انسانی که در سیر صعودی و تزکیه نفس به این مقام شامخ ربّانی برسد، بر هر چه که قضاء الهی و تقدیر ربّانی قلم زده است اطلاع حاصل می‌نماید و قلم و لوح را مشاهده خواهد کرد (به تقدیر و مشیت ثابت الهی دست خواهد یافت). چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که در معراج به سوی عوالم غیب عروج داده می‌شد فرموده است: صدای نوشتن قلم‌های تقدیر و تدبیر عالم به گوش می‌رسید. چنانکه خدای متعال می‌فرماید: ما او را به سوی عوالم غیب عروج دادیم تا از نشانه‌ها و آثار فیوضات خود به او بنمایانیم. به درستی که پروردگار شنوا و بینا است.

بنابراین کتابت و ثبت عقلی از تبدل و تغیر و نسخ و تحریف مصون و محفوظ است، (زیرا در کتابت عقلی عین حوادث و قضایا به صورت عینی و خارجی آنها ثبت و ضبط می‌شود، پس چگونه ممکن است که خطاء و اشتباه و یا تغیر و تبدیل در آن راه یابد؟).

و اما کتابت و ثبت در لوح نفس که از آن به لوح محو و اثبات تعبیر شده است، احتمال زوال يك حادثه و یا جایگزینی يك حادثه به جای حادثه‌ای می‌رود و از اینجا است که نسخ و سپری شدن حکمی از احکام و انقضاء مدّت آن در شریعت ممکن می‌شود و بعید نیست که



شنیدن قلم‌های تقدیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره‌ای است به آنچه در عالم قدر اتفاق می‌افتد از صور و اشکالی که گاهی ثبت و گاهی حذف می‌شوند و مرتبه آن قلم‌ها پائین‌تر از مرتبه قلم اعلی، و الواح آن مادون لوح محفوظ می‌باشد.

پس آنچه را که قلم اعلی ثبت و تقدیر کرده است دیگر قابل تغییر و تحوّل و محو نمی‌باشد و آن عبارت است از حقائق علوم عقلیه‌ای که ابداً از لوح محفوظ پاک نخواهد شد و اما این قلم‌ها در الواح محو و اثبات، حوادث را ضبط و ثبت می‌نمایند.

و از این الواح است که شریعت‌ها و کتاب‌های آسمانی و صحیفه‌های انبیاء و پیامبران نازل می‌شود، و به همین جهت است که در يك شریعت مشاهده می‌کنیم نسخ در احکام پدیدار می‌شود، و نسخ چیزی جز به پایان رسیدن مدّت آن تکلیف نیست، نه اینکه نسخ به معنای جلوگیری از يك حکم و تکلیف و یا برداشتن آن حکم باشد، زیرا هر چه که لباس وجود به خود پوشید دیگر محو و نابود نخواهد شد، و برای هر حادثه و پدیده سببی است و برای آن سبب نیز سببی می‌باشد تا اینکه سلسله علل و اسباب برسد به امور و حوادث حتمیه قضائیه و اسماء الهیه. و کسی که به کیفیت نزول آثار وجود از ناحیه اسماء و صفات الهیه و به وجود آمدن کثرات و اختلافات در عالم وجود از مقام حضرت احدیت و سرمدیت، وقوف یابد و اطلاع واقعی و عرفان حقیقی به دست آورد، دیگر حقیقت مسأله و واقع امر بر او مشتبه نخواهد شد و قدم‌های او در این جایگاه بسیار خطیر و حسّاس که بسیاری را دچار لغزش و خطاء نموده است نخواهد لرزید.

و خلاصه آنکه حقیقت وحی عبارت است از وصول به مرتبه تقدیر و مشیت الهی که نفس پیامبر به واسطه تزکیه و تربیت و تجرّد سرّ، به يك نوع استعداد و تهیّو و قابلیت اتصال به مبدأ احکام دست خواهد یافت و در آن صورت است که با نقش بستن آن صورت‌ها در نفس خود، امکان خطاء و اشتباه در دریافت، دیگر معنی ندارد، زیرا در قضیه اتصال نفس پیامبر، حقیقت و سرّ پیامبر با مرتبه لوح تقدیر، اتحاد و وحدت حاصل می‌کند و در اتحاد که دیگر خطاء، معنا و مفهومی نخواهد داشت. (مولوی، ۱۳۸۶: ۲۳۰) و اینجا بیان عرش بنیان ملای روم تفسیر می‌گردد آنجا که فرموده است:

آن که از حق یابد او وحی و جواب هر چه فرماید بود عین صواب (مولوی)،  
(۲۳۰:۱۳۸۶)

چراکه همانطور که از کلام صدر المتالهین گذشت وحی اتصال به لوح محفوظ الهی است و مولانا بدان اشارت نموده و فرموده است:

لوح محفوظ است او را پیشوا از چه محفوظ است محفوظ از خطا  
نه نجوم است و نه رمل است و نه خواب وحی حق و الله اعلم بالصواب (مولوی)،  
(۲۳۰:۱۳۸۶)

با این بیان و تقریر، عدم اشتباه و التباس و خطا در وحی هم مشخص می شود که رکن وحی و علت عقلیه رجوع به وحی و دارنده آن از نبی و رسول است. مطالب که تاکنون تقریر شد، مباحث اجمالی و مخلصی بود که معلوماتی را در باب وحی و عقل ارائه می داد، اکنون وقت آن رسیده است که به مباحث مبسوط و مشروح درباره موضوع تحقیق پردازیم که با بحث درباره عقل و اقسام و حدود آن آغاز می شود.

### اقسام عقل

هرچند که در بحث های گذشته اشارتی به اجمال بدان شد در این بخش با تفصیل بیشتری بدان پرداخته می شود:

با توجه به آیات شریفه و روایات وارده در باب عقل معلوم میشود که اولاً عقل به لحاظ هستی شناسی جایگاه رفیعی دارد چرا که اولین مرتبه عالم وجود است، عالمی که وصف آن عقل و در رتبه از طبیعت و مثال بالاتر است، به بیان علامه طباطبایی:

أن العوالم ثلاثة: عالم الطبيعة و هو العالم الدنيوي الذي نعیش فيه و الأشياء الموجودة فيها صور مادية تجري على نظام الحركة و السكون و التغير و التبدل. و ثانيها: عالم المثال و هو فوق عالم الطبيعة وجوداً، و فيه صور الأشياء بلا مادة منها تنزل هذه الحوادث الطبيعية و إليها تعود، و له مقام العلية و نسبة السببية لحوادث عالم الطبيعة. و ثالثها: عالم العقل و هو فوق عالم المثال وجوداً و فيه حقائق الأشياء و كلياتها من غير مادة طبيعية و لا صورة، و له نسبة السببية لما في عالم المثال. (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۱۱/۲۷۱)

عوالم وجود سه گونه‌اند:

یکی عالم طبیعت که عبارتست از عالم دنیا که ما در آن زندگی می‌کنیم و موجودات در آن صورتهایی مادی هستند، که بر طبق نظام حرکت و سکون و تغیر و تبدل جریان می‌یابد. عالم دوم عالم مثال است که ما فوق این عالم قرار دارد، به این معنا که وجودش ما فوق وجود این عالم است (نه اینکه فوق مکانی باشد) و در آن عالم نیز صور موجودات هست اما بدون ماده، که آنچه حادثه در این عالم حادث می‌شود از آن عالم نازل می‌گردد و باز هم به آن عالم عود می‌کند، و آن عالم نسبت به این عالم و حوادث آن، سمت علیت و سببیت را دارد. عالم سوم عالم عقل است که ما فوق عالم مثال است، یعنی وجودش ما فوق آنست (نه جایش)، در آن عالم نیز حقایق این عالم و کلیاتش وجود دارد، اما بدون ماده طبیعی و بدون صورت مثالی، که آن عالم نسبت به عالم مثال نیز سمت علیت و سببیت را دارد.

و نکته دقیقه و لطیفه آنست که انسان به واسطه نفس عجیب و وجود طولیه ای که دارد با همه مراتب عالم وجود می‌تواند مسانخ گردد:

و النفس الإنسانية لتجردها لها مسانحة مع العالمین عالم المثال و عالم العقل.  
(طباطبایی، ۱۳۵۳: ۲۷۱/۱۱) نفس آدمی بخاطر تجردش، هم سنخیتی با عالم مثال دارد و هم با عالم عقل.

دومین مطلب مستفاد از روایات شریفه اینست که عقل اولین مخلوق باری (حسینی طهرانی، ۳۵۱:۱۴۰۳) و مامور به اوامر و نواهی الهی است و با همین خصوصیت هم به انسان موهبت شده و مناط مکلف شدن انسان به اوامر و نواهی هموست، لذا باید عقل در مسیر اطاعت قرار گیرد و در صورت تبعیت است که می‌تواند با عقل اول ارتباط و تناسب و سنخیت پیدا کند.

لذا باید گفت که عقل موهبتی است الهی که خدای متعال برای تصحیح مسیر و انطباق فکر و عمل با واقع و نفس الأمر، و بالتّیجه حرکت به سوی مقصد اقصی و غایت قُصوی و فعلیت کلیّه استعدادهای نهفته بشری و کمال مطلوب به انسان عطاء نموده است؛ و این موهبت بی نظیر به خودی خود حجیت داشته و حجیت آن تقدم بر حجیت وحی و شرع دارد چرا که انسان با فرض دارا بودن عقل، مخاطب وحی قرار می‌گیرد. به بیان دیگر در تخاطب

وحی با انسانها، عقل و قوه تمیز از خیر و شر و تعقل در مقام اعمال و رفتار انسان، مفروض و مفروغ عنه است لذا آیات متعدد اشارت بر اینکه تعقل نمایند مانند **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** (بقره/۷۳) و همچنین اشارت بر آنچه که نتیجه تعقل است از تذکر و تفقه می نماید از **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** (بقره/۲۲۱) **لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ** (انعام/۶۵)

عقل از آنجائیکه حقیقت نفس ناطقه آدمی است مورد تامل و بحث جدی حکماء و فلاسفه و عرفاء قرار گرفته و حقا بحث مبسوط و مفصلی را می طلبد اما از باب ما لا یُدْرِكُ کُلَّهُ لا یُتْرَکُ کُلَّهُ (آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید) به اختصار اشارتی بدان می شود. همانطور که گذشت عقل در یک تقسیم کلی بنابر جهات وابعادی که دارد به دو قسم تقسیم می گردد:

۱- عقل نظری: ابن سینا فیلسوف شهیر در تعریف عقل نظری می گوید: **إِنَّ لِلْإِنْسَانَ ... تَصَرُّفًا فِي أُمُورِ كَلْبِيَّةٍ. وَ الْأُمُورِ الْكَلْبِيَّةِ إِنَّمَا يَكُونُ فِيهَا اعْتِقَادٌ فَقَطْ وَ لَوْ كَانَ أَيْضًا فِي عَمَلٍ ...** فیکون للإنسان إذن قوّة تختص بالأُمور الكلبیّة ... فالقوّة الأولى للنفس الإنسانیّة قوّة تنسب إلى النظر، فیقال: عقل نظري (طباطبایی، ۱۴۱۷:۱۸) دائره تصرفات انسان گاهی در کلیات است، که در آنها فقط در حد اعتقاد و نظر تصرفاتی دارد اگرچه می تواند در مقام عمل هم باشد پس برای انسان قوه ای هست که به کلیات می پردازد، پس این قوه اولی ای که مختص نفس انسان بوده و فقط در دایره نظر و اعتقاد است، بدان عقل نظری می گویند .

شیخ الرئیس در کلام دیگری به چگونگی ارتباط نفس ناطقه و عقل اشاره شده است: **و النفس الناطقة إذا أقبلت إلى العلوم سَمِيَّ فعلها عقلاً، و سَمِيَّت بحسبه عقلاً نظرياً.** (طباطبایی، ۱۴۱۷:۱۸) نفس ناطقه انسانی زمانی که به علوم و معارف روی آورد، این روی آوردن و توجه و پرداختن به علوم را عقل می گویند که بدان جهت، آنرا عقل نظری می گویند. خلاصه آنکه عقل نظری متصدی درک و شناخت واقعیت ها و قضاوت درباره آنها است و شان وی اقتضای ادراك قوانین و قضایای کلی را می نماید.

۲- عقل عملی: شیخ الرئیس در تعریف عقل عملی می نویسد: **إِنَّ لِلْإِنْسَانَ تَصَرُّفًا فِي أُمُورِ جَزِيَّةٍ... فیکون للإنسان إذن ... قوّة أُخرى تختص بالروية في الأُمور الجزئية في ما ينبغي أن يفعل أو يترك ممّا ينفع و يضّر، و فیما هو جمیل و قبیح، و خیر و شرّ، و یكون ذلك بضرب**

من القياس و التأمل ... و هذه الثانية قوة تنسب إلى العمل، فيقال: عقل عملي (طباطبایی، ۳۰۶:۱۴۱۷)

انسان تصرفاتی در محدوده جزئیات دارد، این قوه تصرف در امور جزئی به صورتی است که گاهی، به آنچه که سزاوار فعل و یا ترک است می‌پردازد (در محدوده افعال نفع آور و مقابل آن از افعالی که ضرر آفرین هستند) و گاهی هم در اموری که زیبا هستند و یا زشت و کارهایی که خیر هستند و یا شر؛ و در تمام این موارد با ملاحظه و تأمل و مقایسه عقلانی برخورد می‌نماید و بالجمله این قوه انسان را که به اعمال و کردار انسانی می‌پردازد را عقل عملی می‌گویند. خلاصه آنکه باید گفت آن عقلی که انسان را به حق دعوت می‌کند عقل عملی است، که به حسن و قبح حکم می‌کند، و برای ما مشخص می‌کند چه عملی حسن و نیکو، و چه عملی قبیح و زشت است.

رابطه عقل نظری و عملی به چه نحوی است؟

با ملاحظه تعریف عقل نظری که ادراك قوانین و قضایای کلی است مشخص می‌شود که عقل عملی انطباق و تطبیق شرائط وجودی انسان بر همان قوانین و قضایای کلی است و عقل عملی همان فعلیت بخشی به عقل نظری است در مقام عمل و اجراء. خلاصه آنکه العقل الذي بها يدرك حقائق الأمور على ما هي عليها فيدرك ما هو الاعتقاد الحق و ما هو الخير في العمل (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۱۴/۲۰)، عقل آن حقیقتی است که با آن حقائق امور را آن طور که هست درک می‌کند، از اعتقاد حق در مقام عقل نظری و با عقل هم عمل خیر را تشخیص می‌دهد در مقام عقل عملی.

### نحوه تعامل وحی و عقل

قبل از پرداختن به تعامل وحی و عقل باید حوزه عقل، معین گردد تا تعارض یا تعامل این دو مشخص گردد که در چه حوزه ایی است؟

مشخص است که عقل انسان چه از عقل نظری و چه عقل عملی به خودی خود و به تعبیر فنی عقل بما هو عقل توان و محدوده ای دارد تا با توان خویش و در محدوده مربوط به خودش، فعالیت نماید. عقل موضوعاتی را به عنوان ماده مد نظر گرفته و از آن به استنتاجات

جدیدی می رسد لذا همیشه موضوع تلاش و تامل عقلی باید محقق و موجود باشد، و البته در این محدوده است که عقل قدرت زیادی دارد و به تعبیر علامه طباطبایی:

و من شان العقل ان ینال کل امر فکری و ان بلغ من اللطافة و الدقة ما بلغ؛ (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۴۸/۱۸) عقل این توانایی را دارد که هر امر فکری را به هر اندازه که دقیق و ظریف باشد، دریابد.

و اما آن جایی که حوزه عقل نیست چطور؟! و آنجایی که موضوع و ماده تعقل وجود ندارد چطور؟! آیا عقل می تواند درباره آنچه که بدان راه ندارد عقلانیت به خرج بدهد و حکم دهد؟ عقل بماهو عقل خود جواب خود را می دهد: خیر! بیان مفسر بی نظیر و فیلسوفی که خود مدافع عقلانیت است، علامه طباطبایی در این زمینه قابل توجه و تامل است:

أما حکم العقل في ما له إليه سبيل ففي محله، لكنه يحتاج إلى موضوع يقع عليه حكمه، (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۳۸۳/۱)

حکم عقل در آن مسائلی که عقل بدان دسترسی دارد، در جای خود معتبر است، لکن محتاج به موضوعی است که حکم خود را بر آن موضوع مترتب کند، زیرا اگر موضوع حکم نباشد، عقل چگونه میتواند حکم کند!!

و حقیقتاً وحی و ارتباط با مبدا انسان و فراورده ها و آموزه های آن از موضوعات عقل نیست تا درباره آن حکم نماید در این زمینه آیات شریفه قرآن و مستفاد از آن در کنار براهین عقلی دلالت تام و تمام دارد که به اندکی از آن اکتفا شد و در ادامه نیز بدان پرداخته می شود. به تعبیر مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی که حقا از تعاریف فنی و مطابق با نصوص و براهین است، وحی برتر از همه ادراکات غریزی، حسی و عقلی است، وی می گوید:

غیر فهم و جان که در گاو و خر است آدمی را عقل و جانی دیگر است  
باز غیر عقل و جان آدمی هست جانی در نبی و در ولی (مولوی، ۱۳۸۶: ۵۷۴)

و در جای دگر فرموده است:

روح وحی از عقل پنهان تر بود ز آنکه او غیب است او زان سر بود  
عقل احمد از کسی پنهان نشد روح وحیش مدرک هر جان نشد  
روح وحیی را مناسب هاست نیز در نیابد عقل کان آمد عزیز (مولوی، ۱۳۸۶: ۵۷۴)

درباره تعامل وحی و عقل و آنچه که موقعیت و مرتبه ایشان اقتضاء دارد، آیات شریفه به خوبی به رسالت وحی و موقف عقل در برابرش اشارت می‌نماید که به جهت خوف از اطناب به یک مورد اشاره می‌شود قرآن کریم از زبان پیامبر مکرم اسلام می‌فرماید:

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ \* وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (انعام/۵۰ و ۵۱)

که بگو من نمی‌گویم خزینه‌های خداوند نزد من است، و نیز نمی‌گویم علم غیب دارم، و نمی‌گویم فرشته‌ای هستم، من دنبال نمی‌کنم مگر همان چیزی را که به سویم وحی می‌شود، بگو آیا کور و بینا یکسان است؟ پس چرا تفکر نمی‌کنید؟! کسانی را که در دل از محشور شدن در روزی که جز خداوند ولی و شفیع نیست ترس دارند با این قرآن بترسان، باشد که بپرهیزند.

اما وحی: رسول خدا از وحی تبعیت محض می‌نماید و کریمه شریفه دلالت بلاغی و ادبی بر انحصار تبعیت از وحی می‌نماید و با ادات حصر از ان شرطیه و استثناء می‌فرماید: **إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ تَبَعِيَّت** (احقاف/۹) نمی‌کنم مگر از آنچه که به من وحی می‌شود، و وضعیت من وضعیت شخص بینا و بصیری است که به مدد وحی از عمی و کوری درآمده و به خوبی و با کمال بینایی می‌بیند؛ لذا در ادامه اقرار عقلانی از مردم گرفته است که **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ** (رعد/۱۶) بگو آیا شخص کور و شخص بینا و بصیر در یک رتبه هستند؟! حال دیگران، آنانی که از این موهبت بصیرت و بینایی ویژه بی‌نصیب هستند چه کار باید بنمایند در قبال این شخص با این وحی ای که بدو می‌شود. عقل سلیم بشری اقتضاء می‌کند که در مقام تعقل و فهم و تامل برآید و نسبت به رسولی که مسدد و موید و بینا به وحی الهی است سر به کرنش و تبعیت گذارد لذا در ادامه نهیب می‌زند و می‌فرماید: **أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ** چرا فکر نمی‌کنید؟! چرا قوه تعقل و تفکر خویش را به کار نمی‌اندازید؟! در اینجاست که دیگر وظیفه پیامبری به پشتوانه وحی اقتضا می‌کند که به انذار مردمان، آنانی که عقل خویش را به کار انداخته و فهمیده‌اند که باید از وحی و حامل آن تبعیت نمایند، بپردازد و می‌فرماید: **وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا**

شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (انعام/۵۱) و انذار کن با این وحی، آن کسانی که ترس از رفتن به سوی خدا و ملاقات با او را دارند آن خدایی که غیر از او هیچ ولی ای و شفاعت کننده ای وجود ندارد، باشد که در مقام تقوا و خشیت حقیقی از خدا برآیند و عملاً در مسیر عقل عملی قرار گرفته و آن عقل نظری را در عرصه اعمال و رفتار نشان دهند که آن در یک کلام در تقوا خلاصه می شود.

لذا باید گفت تمام تعاریف و تمجیدها از عقل مربوط به تعقل در حوزه و محدوده اش است و عقل نسبت به آنچه که خارج از حیطه توان و اختیاراتش است، مسئولیتی نداشته و ندارد، و هیچ کدام از اقسام عقل چه نظری و چه عملی انسان مستغنی از وحی الهی و نبوت انبیاء معظم او نیست و به هر حال عقل توان و محدوده ای برای کنکاش و بررسی دارد که وحی الهی و ثمره اش از شرائع و ادیان از حیطه توان و حدود اختیاراتش خارج است و وحی الهی منتهی است بر عقل و خرد انسان که راه را گم نکند و از سبیل رشد و هدایت دور نیفتد. از همین جهت است که عالم جلیل القدر و فقیه محقق علامه مظفر آورده اند که:

إن مصالح الأحكام الشرعية المولوية التي هي نفسها ملاكات أحكام الشارع لا تدرج تحت ضابط نحن ندرکه بعقولنا. و علی هذا فلا سبیل للعقل بما هو عقل إلى إدراك جميع ملاكات الأحكام الشرعية. و إلى هذا یرمي قول إمامنا الصادق علیه السلام: إن دین الله لا یصاب بالعقل (خوئی، ۱۴۰۰: ۱۰/۲۱۴) و لأجل هذا أيضا نحن لا نعتبر القیاس و الاستحسان من الأدلة الشرعية علی الأحكام. (مظفر، ۱۴۲۲: ۱/۲۴۰) همانا مصالح احکام شرعی که همان ملاکات احکام شارع است، به هیچ عنوان تحت ضابطه و قواعدی قرار نمی گیرد که ما بتوانیم بواسطه عقول خویش آنرا ادراک نموده و برای آن یک معیار و قاعده عقلانی قرار دهیم و بنابراین مناسبت که تصریح می شود عقل بما هو عقل راهی برای ادراک و فهم همه ملاکات احکام شرعی ندارد و به اینجا، فرمایش امام صادق ناطق (ع) اشارت و دلالت می نماید که فرمود: همانا دین خدا را با عقل نمی توان بدست آورد. و بدین جهت و بالاستلزام است که می گوئیم ما ( طائفه شیعه امامیه ) قیاس و استحسان را از جمله ادله شرعی معتبره معتبر نمی دانیم انتهی (خلافاً لاهل السنة و الجماعة الذین اعتمدوا علی القیاس و الاستحسان تبعاً لائمتهم)



در ادامه به دو مثال در باب محدودیت و عجز عقل در آنچه که خارج از توان و حدودش است، اشاره می‌گردد:

### دو مثال برای محدودیت عقل

۱- مثال وحی و کیفیت و کمیت و چگونگی آن :

آری اولین مثال برای محدودیت عقل آنست که از ادراک حقیقت وجودی و عینی وحی ناتوان است و آنچه که هم بیان شده است تنها گزارشی و علمی از سنخ علم حصولی با استفاده از آنچه بدست رسیده، می‌باشد و لذا باید خاطر نشان نمود که وحیی که انبیاء از غیب می‌گیرند، از سنخ مدرکات ما، و آنچه که ما با حواس و با عقل نظری خود درک می‌کنیم، نیست، و وحی غیر فکر صائب است، و این معنا در قرآن کریم از واضحات قرآن است. (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۱/۱۳۵)

۲- مثال جزئیات معاد :

معاد و بازگشت انسان به سمت خدا از اصول دین حنیف است و آیات و روایات بسیاری بر آن دلالت داشته و از چگونگی و کیفیت معاد اخبار نموده اند در حالیکه جزئیات و تفصیل مسئله معاد، چیزی نیست که دست براهین عقلی بدان برسد، و بتواند آنچه از جزئیات معاد، که در کتاب و سنت وارد شده، اثبات نماید، و علتش هم بنا بگفته بو علی سینا این است که: آن مقدماتی که باید براهین عقلی بچینند، و بعد از چیدن آنها يك يك آن جزئیات را نتیجه بگیرد، در دسترس عقل آدمی نیست، و لکن با در نظر گرفتن این معنا، که آدمی بعد از جدا شدن جانش از تن، تجردی عقلی و مثالی به خود می‌گیرد و براهین عقلی دسترسی باین انسان مجرد و مثالی دارد، لذا کمالاتی هم که این انسان در آینده در دو طریق سعادت و شقاوت بخود می‌گیرد، در دسترس براهین عقلی هست. (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۱/۲۷۷) واضح است که این دسترسی از سنخ علم حصولی و اقامه دلایل عقلیه بر معادست. در اینجا هم تعامل وحی و عقل به نحو دقیقی بیان شده آری عقل آدمی در پرتوی وحی الهی فی‌الجمله می‌تواند براهینی بر معاد اقامه و به نحو علم حصولی از آن اخبار نماید.

علامه طباطبایی با اشاره به آیه ۴۸ سوره بقره (وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا (ترجمه : و از آن روز که کسی بکار کسی نیاید پرهیزید.)) که در باب خصوصیات روز

قیامت و آخرت است می فرماید: أن الاستدلال علی خصوصیات ما جاء به الشرع فی المعاد بالمقدمات الكلية العقلية غیر مقدور لنا لأن العقل لا ینال الجزئیات، و السبیل فیہ تصدیق ما جاء به النبی الصادق من طریق الوحي للبرهان علی صدقه. (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۱/۱۲۴) به هیچ وجه نمی شود يك يك احكام شرع را و خصوصیات را که برای معاد ذکر فرموده، همه را با مقدمات کلی عقل اثبات کرد، برای اینکه دست عقل ما به آن خصوصیات و جزئیات نمی رسد، تنها راه اثبات آن، تصدیق به نبوت پیغمبر صادق است که آن جزئیات و اصل معاد را از طریق وحی اثبات کرده [است].

مرحوم علامه در تعلیل این مطلب، استناد به اثبات نبوت پیامبر صادق با ادله عقلی می نمایند و ارتباط و تعامل عقل و وحی را به خوبی نشان می دهند: چون وقتی خود نبوت پیامبری صادق با ادله عقلی ثابت شد، دیگر لازم نیست که فروع آن مسائل نیز با ادله عقلی جداگانه ای اثبات شود، چون فرض کردیم نبوت این پیغمبر و صدق آنچه آورده با ادله عقلی ثابت شده است.

لذا باید تصریح نمود که غایت عقل منیر و به فعلیت رسیده در مسیر کمالی اش، در عبادت و اطاعت خداست که سرآمد آن ائمه معصومین و اولیاء ایشان هستند چرا که خود فرموده اند: عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُدَّ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ قَالَ تِلْكَ التَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ. (صدوق، ۱۴۰۳: ۲۳۹)

از بعضی اصحاب امامیه است که به سوی امام صادق علیه السلام نامه نوشتند و تقاضا کردند که عقل چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: عقل آنست که بوسیله آن خدای رحمان مورد پرستش قرار گیرد و بواسطه آن بهشت کسب شود، سؤال کردند: آن چیزی که در معاویه بود از زیرکی و برتری در سیاست چه بود؟ آیا معاویه عقل نداشت؟ امام فرمود: آن شیطنتی شبیه بعقل است و عقل نیست.

## نتیجه

از جمله چالش‌های بنیادین و دامنه‌دار در حوزه اندیشه معاصر جهان اسلام و بلکه تمام ادیان سماوی تعارض و چالشی هست که بدواً میان عقل و خرد انسانی و وحی خداوندی مشاهده می‌شود که سرمنشاء تعارضات و تقابلات بسیاری شده و تاریخی به درازی تاریخ انسان دارد. تحقیق حاضر به قدر توان و وسع ناچیز نگارنده به رابطه عقل و وحی پرداخته است که البته در محدوده دین مبین اسلام و خصوصاً با استفاده از تعالیم مذهب شیعه امامیه بوده است. با ملاحظه آنچه که در این تحقیق بدان پرداخته شد مشخص می‌شود که عقل موهبت عظیم خداوند برای تشخیص و تمیز حق از باطل و سره از ناسره است و چنین عقلی هم به موجب جنبه تشخیص و تمیز حق از باطل، حجت درونی خدا بر هر انسانی هست لذا عقل به خودی خود حجت دارد و انسان با فرض وجود عقل و داشتن این قوه، مخاطب دستورات حجج بیرونی خدا از انبیاء و رسل قرار می‌گیرد. البته این موهبت به صورت قوه‌ای در انسان موجود بوده و الزاماً باید مراتب کمالی خویش را طی نماید تا به سرمنزل فعلیت و اتصال با عقل اول و وصول به عالم عقل که عالم مجردات است، نائل آید و لذا عقل باید در دو حیث نظری و عملی‌اش رشد یابد.

رشد و کمال عقل از ناحیه خودش نیست چرا که عقل بما هو عقل نیازمند هدایت و دستگیری خالق عقل است و لذا خداوند متعال بر عقل آدمی منت نهاده است و آن را با وحی و نبوت رسولانی از جانب خودش تأیید و تسدید نموده است و آن را در مسیر کمالی‌اش قرار داده است. با ملاحظه آنچه که گفته شد مشخص می‌گردد که رابطه عقل و وحی یک رابطه تعارض و تقابل نیست بلکه باید گفت تعامل سازنده‌ای میان عقل و وحی برقرار است به صورتی که عقل سلیم و به شرط سلامت فطرت خدا نهادش به تأیید وحی خدا و تبعیت از آن می‌پردازد. وحی هم به کمک عقل در رشد و ارتقاییش می‌آید و عقل را در مسیر کمال مختص به عقل یاری می‌نماید.

## کتابنامه

- ابن بابویه القمی (صدوق)، محمد بن علی، معانی الأخبار، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- احمدی، محمد مجتبی، پیوند عقل و وحی راز ماندگاری شریعت محمدی، مجله حوزه، شماره ۱۲۳، ۱۳۸۳ش.
- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة في معرفة الأئمة (ع) (ط- القديمة)، تحقیق و تصحیح: رسولی محلاتی، تبریز، بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ق.
- برقی، احمد بن محمد بن، المحاسن، تحقیق و تصحیح: جلال الدین محدث، قم، دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق.
- بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، حاشیة الوافی، قم، مؤسسه العلامة المجدد الوحید البهبهانی، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، مصابیح الظلام (شرح بر مفاتیح الشرائع فیض کاشانی)، قم، مؤسسه العلامة المجدد الوحید البهبهانی، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- حسینی طهرانی، سید محمد محسن، افق وحی، قم، مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۰ق.
- حسینی طهرانی، سید محمد حسین، مهرتابان، مشهد مقدس، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ سوم، ۱۴۲۳ق.
- حسینی طهرانی، سید محمد حسین، نور ملکوت قرآن، مشهد مقدس، انتشارات نور ملکوت قرآن، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
- حقانی، حسین، شرح نهاية الحکمة علامه طباطبایی، تهران، دانشگاه الزهراء، چاپ اول، ۱۳۷۸ش.

راغب الاصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، قم، انتشارات ذوی القربی، الطبعة الثانية، ۱۴۲۳ق.

صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، مع حواشی الحکیم السیزواری، تعلیق و تصحیح: سید جلال الدین سیزواری، مؤسسه مطبوعات دینی، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.

صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح أصول الكافي، تحقیق و تصحیح: محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۳ش، صدوق، شیخ ابی جعفر بن بابویه القمی، التوحید، تصحیح و تعلیق: سید هاشم حسینی طهرانی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ هفتم، ۱۴۲۲ق.

طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۷۱ش. طباطبائی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۱ش.

طباطبائی، سید محمدحسین، قرآن در اسلام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۵۳ش. طباطبائی، سید محمدحسین، نهاية الحکمة، تحقیق، تصحیح و تعلیق: الشیخ عباسعلی الزارعی السیزواری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، الطبعة الرابعة عشره المنقحه، ۱۴۱۷ق.

الطریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، تحقیق: السید الحسینی، طهران، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفرية، الطبعة الثانية، ۱۳۶۲ش.

طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی(ع)، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق و مصحح: طیب موسوی جزائری، قم، دار الكتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح: سید جواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت(ع)، بی تا.

- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، چاپ سوم، ۱۳۸۱ش.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، نرم افزار کتابخانه اهل بیت (ع)، نرم افزار موسسه نور و نرم افزار  
کیمیای سعادت.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۲۲ق.
- مولوی رومی، مولانا جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: نیکلسون، تهران، انتشارات هرمس، چاپ  
چهارم، ۱۳۸۶ش.
- میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه: حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان  
و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۷۷ق.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله/ حسن زاده آملی، حسن و کمرهای، محمد باقر، منهاج  
البراعة في شرح نهج البلاغة، تحقیق و تصحیح: ابراهیم میانجی، تهران، مکتبه الإسلامیة،  
چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق.